چالش‏ها و بايسته‏ها(3)

ضرورت نگاه نظام‏مند به الگوى شخصيتى زن مسلمان

فريبا علاسوند

طرح نظام جامع شخصيت زن مسلمانان

روشن است كه نگاه جامع به شخصيت زن مسلمان مى‏تواند از منظره‏هاى متفاوت و براى تأمين اغراض مختلف صورت گيرد، طبعاً نگاهى نواست.اگر چه اين نگاه نو از ضميمه تحقيقات انجام شده در مسائل زنان با مباحث نظرى، فلسفى، انسان شناختى، جامعه شناسى، روان شناختى، و فقهى راجع به زن به دست مى‏آيد، ولى نگرش سيسماتيك در همين زمينه‏ها آدمى را به فضاهاى ناشناخته مى‏كشاند و جنبه تازگى و طراوت موضوع هم همين است.

اغراض هم در تعيين حدود وثغور بحث دخالت عمده دارند؛ گاهى اين نگرش نو صورت مى‏گيرد تا در مرحله علوم توصيفى ما به تعاريف جديدى از حوزه‏هاى وجود زن دست يابيم؛ گاهى به اين منظور پژوهش مى‏كنيم كه ضمن دست يابى به عناصر و مفاهيم ارزشى كه در متن دين وجود دارد و به نوعى مى‏تواند تعارضات موجود بين ساحت هاى بين ساحت هاى مختلف وجود زن و يا حوزه‏هاى فعاليت او را حل كند-به يك الگوى جامع و ايده‏آل برسيم كه جاذبيت آن موجب ترقى و تعالى زنان جامعه باشد؛ گاهى با طرح الگوى ايده‏آل مى‏خواهيم در فضاى موجود سير كنيم و سازوكارى همه جانيه بيندشيم كه بتواند فاصله بين زن موجود و زن آرمانى را كم كند، اين سازوكار خود دو ركن دارد:

1- زن آرمانى (الگو) بايستى ملموس بوده و در افق نگاه زنان جامعه به هر تقدير قابل وصول يا حداقل قابل ادراك باشد.

2- طرح بايد آن قدر با واقعيات جامعه گره خورده و واقع بينانه باشد كه متصديان اجرايى كشور انگيزه لازم را در جهت انطباق با آن پيدا كرده و آن را برنامه عمل خود قرار دهند.

براى تحقيق چنين حركتى در بين مجرمان، بايد سازمان هايى را كه مى‏توانند طرح را بر اصول و قوانين خود حاكم نمايند شناسايى كرد و در صورت لزوم، ساختارهاى جديد پيش بينى و پى ريزى نمود تا طرح در شريان هاى اجرايى (اعم از آموزشى، تبليغهاى وادارى) و كيفرى تزريق گردد.

عناصر و مؤلفه هاى پژوهش

در حال حاضر عدم موفقيت بسيارى از طرحهاى راهبرى براى زنان، وجود فواصل بين اين طرح هاست كه خود معلول بعضى خلأهاى تئوريك است. بنابراين طرح پيشنهادى از سوى هر كس ضرورتاً بايد داراى نگاهى نظامند درب تمام مراحل پژوهش باشد.

الگويى مى‏تواند تمام ابعاد لازم، نظير روابط خانوادگى و حقوق مدنى، الگوى روابط زن و مرد، الگوى شخصيت اخلاقى، الگوى مشاركت اجتماعى، الگوى مناسب اقتصادى، الگوى آموزش و تحصيل و... دارا باشد كه:

اولاً، برخاسته از مجموعه‏اى از توصيفات عينى و ديدگاههاى ارزشى و ايدئولوژى باشد يعنى بر مبناى انسان شناختى و معرفت شناختى استوار گردد.

انديشه وران متعددى از اين معنا دفاع كرده‏اند. هم چنين در پيش نويس منشور ملى مشاركت زنان در فرآيند توسعه پايدار به اين نكته بارها اشاره شده است؛ از جمله:

هر ايدئولوژى توسعه، همواره و امدار يك پايگاه و دستگاه ادراكى خاص و سازگار با آن است و حوزه‏هاى معرفتى و ادراكى مورد پذيرش كه زير ساز و سازگار با يك مكتب و نظريه توسعه هستند - خواه از انديشه هاى درون دينى باشند

خواه از معارف برون دينى - در چارچوب انديشه اجتماعى ما يكى از بخش هاى آن تفسير و توصيف كننده سيستم اجتماعى خاص و سازگار با يك نظام اجتماعى معين مى‏باشند.(1)

ثانياً، در عين توجه به نقطه مطلوب به گونه‏اى طرح نشده باشد كه فراسوى آرزوهاى انسانى قرار گيرد بلكه بايد كاركرد مهم آن رساندن وضعيت موجود به نقطه مطلوب باشد، لذا همواره اين الگو بايد متناسب با شرايط و ظرفيت هاى زمانى و مكانى تنظيم گردد.

اين معنا بدون آن كه باعث شود شرايط بر الگو تحميل گردند، انعطاف لازم را براى همراهى با تحولات رو به توسعه جامعه انسانى در الگو فراهم مى‏آورد؛ انعطافى كه مقصد خود را تغيير اوضاع موجود به سمت كمال و ترقى انسانى قرار داده است.

ثالثاً، اين الگو به جهت اين كه بايد در تمام ابعاد هماهنگ و منسجم باشد به ناچار بايد از يك نظام فكرى بر گرفته شود.

بنابراين سه چالش مهم بر سر راه ارائه الگو وجود دارد كه هر يك بخشى از طرح هاى راهبردى در زمينه حل مسائل زنان را كم فايده نموده است. آن سه چالش عبارتند از:

1. استفاده از مبانى معرفتى غير متجانس با الگوى شخصيت زن مسلمان؛

2. عدم توجه به ظرفيت زمانى و مكانى و واقعيت توسعه پذير وجود آدمى در ارائه الگو؛

3. نگاه جزئى نگر به معارف دينى.

از اين رو در ارائه الگوى جامع بايد به هر سه نكته فوق توجه داشت. به نظر مى‏رسد براى رهايى از چالش هاى مزبور لازم است مراحل هفت گانه به تربيت زير و يكى پس از ديگرى طى شود.

مرحله اول: مباحث بنيادين

مراد از مباحث بنيادين آن دسته از اصول و قواعدى است كه از ابتداى مسير «الگوى نظام جامع زن مسلمانان» را تعيين مى‏كند و از بخش تفكرات جدا مى سازد. اين مباحث در ناحيه مبانى نظرى، گر چه به طور مستقيم با مبحث زنان مرتبط نيستند و جزء مبادى تصورى يا تصورى يا تصديقى رشته پژوهش در مسائل زنان به حساب نمى‏آيند، ولى بدون شفاف ساختن آن‏ها ما يا در ورطه تحجر فرو خواهيم غلطيد و يا در دام التقاط گرفتار خواهيم آمد.

از جمله اين مبانى، جامعيت دين، كمال دين، نظام بندى معارف دينى، ثبات و جاودانگى دين،

تبيين نقش عقل در انديشه دينى و بيان كاركردهاى آن، تبيين ارتباط دين و توسعه انسانى، محور ولايت اجتماعى در دين، تبيين ارتباط دين و علم (مجموعه دانش بشرى اعم از تجربى و انسانى) را مى‏توان شمرد كه اتخاذ موضعى روشن در هر يك از اين موارد، به مدافعين طرح قوت مى‏بخشد و طرح را در عين بالندگى و پويايى در فضاى پاك و مطهر انديشه دينى مى‏گستراند.

لذا طرح مبانى نظرى در واقع به مثابه جاده‏اى است كه به مقصد خاص منتهى مى‏گردد.

منابع تحقيق براى رسيدن به مقصد مورد نظر الگوى جامع شخصيت زن مسلمانان، معارف و حيانى و شواهد دينى اعم است از قول، فعل و تقرير معصوم.

به نظر مى‏رسد كه غفلت بعضى انديشه‏وران از فعل و تقرير معصوم و صرف. استناد به كلمات گهربار ائمه (ع)، منشأ خطاهاى بسيار شده است.البته فقهاى عظام ما در طول تاريخ در استنباطات مرسوم فقهى خود به هر سه مقوله توجه داشته و مقدار دلالت رفتار معصومين و ارتباط آن را با كلمات آن بزرگواران مشخص ساخته‏اند. لازم است همين شيوه استنباط، در زمينه مباحث مختلف راجع به زنان نيز مورد استعمال قرار گيرد تا با احياى سنت، تلاطم مسائل مختلف زنان، به امن و قرار بدل گردد.

از آن جايى كه پژوهش حاضر در راستاى رسيدگى به معضلات زنان انجام گرفته، شناسايى اين مسائل از مهم‏ترين نيازهاى بحث است و چنان كه گذشت ارتباط محكمى بين اين مسائل و معضلات اجتماعى، روان شناختى و... وجود دارد.

از اين رو روشى كه براى پژوهش در نظر گرفته مى‏شود علاوه بر اجتهادى (نقلى - عقلى) بودن الزاماً بايد علمى - تجربى هم باشد.

مرحله دوم: اصول شخصيت زن

پس از تحكيم بنيان هاى اساسى بايد براى روشن‏تر مسائل زنان، موضع اصلى طرح را تعريف نمود. دستيابى به توصيفات و تعريف هاى متعدد راجع به زن و زواياى مختلف وجود او نيز، جهت حركت ما را مشخص مى‏سازد؛ به عنوان مثال، اگر ما در يك نگاه راديكال زن را فاقد هر گونه نقش جنسيتى تعريف كنيم، بسيارى از زوايا و ابعاد الگو را به گونه‏اى بيان خواهيم كرد كه هيچ تفاوتى را در بين زن و مرد ملاحظه نكند و چهره اجتماع در سه مقوله فرهنگ و سياست و اقتصاد، چهره كاملاً يكنواخت و بدون تفاوتى باشد.

بنابراين، ترسيم اصول شخصيت زن كه در مباحث قبل پاره‏اى از آن ها ترسيم شد، از ضروريات طرح نظامند است.

مرحله سوم: توجه به نظام‏هاى سه گانه تكوينى، اخلاقى و حقوقى

از آن جا كه اين طرح در جغرافياى خاص انديشه دينى مطرح مى‏گردد و تمام معارف دينى و بلكه كليه اطلاعات يك

مكتب معمولاً با سه دسته كلى قابل تقسيم است، ما به دنبال هر دسته جست و جوى خود را در رابطه با شخصيت زن دنبال مى‏كنيم.

توضيح آن كه معارف دينى در محدوده‏اى سخن از هست ها دارند (توصيفات) و در عين اخبار از هست ها آن را طبقه بندى كرده و جايگاه ارزشى هر يك را معلوم مى‏كنند (توزين) و براساس اين ارزش گذارى به تكليف ايجابى يا سلبى حكم مى‏كنند و بدين ترتيب مجموعه بايدها ونبايدها يا حقوق و تكاليف تبيين مى‏شود (تكاليف).

زن نيز از اين معنا مستثنا نيست و چنان كه گذشت هر گونه پيشنهادى براى سامان دهى راهكارى قانونى و هر نوع تلاش راهبردى در مقام اجرا نمى‏تواند بدون در نظر گرفتن جان مايه طبيعى و فطرى بشر و خصوصاً زن، انجام پذيرد.

شاهد آن كه تلاش هاى حق گرايانه انسان عصر جديد كه در مترقى‏ترين شكل خود به اعلاميه حقوق بشر و اعلاميه هاى اقمارى آن منجر شد، با تكيه بر چنين نيازهاى طبيعى و سيستم‏هاى منجر شد،با تكيه بر چنين نيازهاى طبيعى و سيستم‏هاى تكوينى بنا شده‏اند؛ حال بگذريم كه در تأمين اين مقصد چه ميزان موفقيت كسب كرده و يا در ترسيم آن نظام تكوينى چقدر پيروز بوده‏اند و آيا اصولاً هستى به عنوان يك نظام ديده‏اند يا خير...

به هر تقدير چشم فروبستن از واقعيات ما را از دسترسى به طرحى پايدار به شدت دور مى‏نمايد؛ گر چه نگاه به نظام تكوين هم خود مربوط به يك دسته پيش فرضها و باورهاى بنيادين است كه در يك نگاه فلسفى بايد ابتدائاً ترسيم گردند؛ براى مثال،اگر كسى هستى را حاصل جمع غيب و شهود نداند و انسان را داراى هويت مجرد و روحانى نشمارد، تصويرى كه از او سعادت مى‏دهد صددرصد مخالف تصوير كسى است كه از زاويه مقابل به جهان هستى مى‏نگرد. نيز اگر كسى نظام عالم را نظام احسن نداند وزن را در شاكله روحى و جسميش بهترين شكل ممكن براى اين موجود نشمرد، تمام تلاش خود را براى فيزيولوژى او يا تغيير اصول حاكم بر روان او قرار مى‏دهد؛ چنان كه امروزه پيشرفتهاى متعدد علم ژنتيك مبتنى بر همين پيش فرض هاست.

طبيعى است كه اين گونه باورهاى بنيادين راجع به هستى و زن، در ادامه سير خود مثلاً به پديده‏اى به نام «مادران مجرد» مى‏انجامد و امكان فرزند دارى را براى دخترى مجرد و بدون نياز به ازدواج فراهم مى‏آورد و يا قدرت انتخاب جنسيت را به افراد انسانى مى‏دهد.

پس با حفظ اين معنا كه مباحث بنيادين در رابطه با هستى‏شناسى و انسان شناسى و... در تمام راه‏هاى اصلى و فرعى الگو سازى ها و برنامه هاى عملى مؤثر است، بايد به نظام تكوين نگريست.

چنان كه فلسفه، حقوق و اخلاق نيز بر طرح مباحث انسان شناساى و اتخاذ يك موضع روشن در رابطه با انسان و سعادت او، مبتنى است يا دست كم از اين مباحث تأثر مى پذيرد. به هر حال، پس از ترسيم نظام هستى و عبور از مرحله توصيف، بايد نظام اخلاقى و حقوقى خود را ارئه دهيم. به بيان ديگر، وقتى انسان را به سه چشم انداز آسمان، زمين و درون ديدم و او را با خداوند، مردم و خودش مرتبط يافتيم، بايد براى او روابط و بايسته هاى اخلاقى را در يك مثلث خدا، مردم و خويشتن ترسيم كنيم كه اين همان نظام اخلاقى است.

در اين نظام، عناصر اصلى و زواياى ديگر يكديگر را تعديل مى‏كنند و هر عنصر خرد و كلان در جاى اصلى مى‏نشينند. به تعبير ديگر، اين مثلث اخلاقى هم رئوس كلى اخلاقى مى‏سازد (كه انسان در مقابل خود، مردم و خدايش مسئول است و رعايت حق خداگاه در آينه مراعات حقوق، مردم جلوه‏گر مى‏شود و گاه در ملاحظات فردى) و هم در ظرف عمل، تزاحمات و ترديدات جزئى را حل مى‏كند.

در همين نظام ارزشى است كه زمانى انسان به عنوان انسان محور است و گاهى به عنوان زن و مرد؛ يعنى بايد ديد كه در مقام توزين و ارزش گذارى كه بن مايه اخلاق است، در چه مواردى محور انسان است و در چه مواردى جنسيت؟

در اين جا به اين پرسش ها پاسخ داده مى‏شود كه آيا اخلاق زنانگى در قبال اخلاق مردانگى قابل طرح است يا خير؟

آيا شرم و آزرم يك ممدوح اخلاقى است؟ اگر هست براى زن، مرد، هر دو يا اصولاً براى هيچ كدام اين معنا ستودنى نيست؟

چنان كه نگرش حقوقى نيز بايد مبتنى بر يك مبنى نظامند باشد. اين بحث از اين نظر اهميت مى‏يابد كه اكثر تلاش‏ها براى حمايت از زنان در سده‏هاى اخير در جهان و در دهه اخير در ايران، تلاش هاى حقوقى بوده است. پديده جنبش زنان (فمينيسم) براساس عدم اعطاى حقوق زنان، بيش‏تر به يك انقلاب و يا رفرم حقوقى شباهت داشت كه البته در يك جغرافياى خاص فكرى، فرهنگى و حتى اقتصادى و سياسى شكل گرفت. در ايران هم بر اساس يك سرى واقعيات غيرقابل انكار، اين حمايت ها شكل گرفت و برخلاف قاعده، پس از پيدايش تئوريك گشت و براى آن نظريه پردازى شد و مى‏رود تا در يك نظام خاصى قرارگيرد.

البته گر چه اين خود دليل بر آن است كه اين هيچ گاه نمى‏توان حقوق و يا هر مقوله تكليفى ديگر را در غير از نظام توصيفى و ارزشى گستراند، ولى هم چنان كه بايد براى حقوق مبانى‏اى را پيش بينى كرد كه توصيه هايى حقوقى با نظام توصيفى و ارزشى هماهنگ باشد، در حوزه تكاليف نيز رعايت نگاه سيستماتيك ضرورى است.

به نظر ما آنچه تلاش هاى حقوقى در مورد مسائل زنان را از بن‏بست خارج مى‏كند، خاتمه دادن به ديدگاههاى انتزاعى و جزئى نگرانه به حقوق اوست؛ به عنوان مثال، گاهى مشكلات زنان در ناحيه فقر و عدم دسترسى آنان به مجارى ثروت ديده مى‏شود و آمار و ارقام سرسام آور جهت نظريه پردازان حقوقى را به سمت قضيه مالكيت‏هاى فردى، اشتغال، راه‏هاى كسب درآمد، شناسايى و خلأهاى موجود و تهيه راهكارهاى مناسب براى اين مشكل مى‏كشاند. در شناسايى علل فقر، بسيار اتفاق مى‏افتد كه نگاه جامعى به قضيه در دست نيست؛ چرا كه فاكتورهاى ففرزايى براى زن و مرد بدون نظر به نقش‏هاى فطرى هر يك مطالعه مى‏شوند(2)يادريك نگاه،عدم دسترسى زن به عرصه عمومى و اجتماعى، علت اصلى قلمدادمى شود. بديهى است راهيابى به عرصه اجتماع براى كسب درآمد، خود زمينه هايى نظير تحصيلات عالى يا مهارتهاى حرفه‏اى خاص مى‏طلبد كه گاهى در بافت جوامع، انعطاف لازم براى انطباق با وضعيت موجود وجودندارد، يا نظامهاى آموزشى و حرفه‏اى، اين انطباق را برنمى‏تابد، لذا لازم مى‏شود براى رسيدن به مقاصد مزبور، بعضى موارد دست و پاگير نظير تعهدات خانوادگى و گاه فرزندارى و يا حتى ازدواج به موقع از سر راه برداشت!

طرحى براين منوال تهيه مى‏شود، در آن شاخص‏هاى موفقيت، آمار پذيرفته شدگان كنكور از بين دختران، اشتغال مناسب ادارى و ... معرفى مى‏شوند؛ بى آن كه ما پس از اين رخدادها شاهد رفع مشكلات حقوقى زنان باشيم.

تجربه فوق در كشورهاى توسعه يافته‏اى نظير كانادا خود بسيار گويا است كه در اين كشورها با اين حركت ها مشكلات حقوقى زنان به جاى حل شدن، تنها سبك و نوع خود راتغيير داده‏اند، و زنان در سيستم‏هاى موجود بردگانى هستند كه تازه از استعمارى رهيده و به دام استثمارى نو گرفتار آمده‏اند.

به طور خلاصه نظام تكوينى كه به مجموعه روحيات، ذهنيات و رفتارهاى زن است، در يك زنجيره‏اى و سيسماتيك قرار دارد و شايد غفلت از همين معنا، منشأ درمان هاى كم نتيجه مى‏شود.

البته تمام رفتارهاى موجود در جامعه زنان برخاسته از تكوين آن‏ها و روحيات فطرى نيست، ولى تفكيك بين رفتارهاى زنانه و نقش هايى كه براى خود برمى‏گزينند و بين روحيات و ذهنيات آن‏ها، در بيش‏تر قضاوتهاى موجود ناروا است. شاهدهم آن است كه گاهى تغيير اين رفتارها، به جاى آن كه حلال مشكلات زنان باشد آنان را با خود گير نموده و دامن روح و رفتار آنان را دچار تناقضات او خواهد آمد.

بنابراين، تفاوت براساس جنسيت در بعضى موارد - مثل ملاحظاتى كه اسلام براى نحوه اتخاذ رفتار مناسب با فرزند دختر مطرح مى‏سازد و يا بعضى از پيشنهادى كه در نقش آفرينى براى زنان ارائه مى‏كند، مثل التزام به خانه و يابرنامه حمايتى خاصى كه از زنان ارائه مى‏دهد - همه وهمه متناسب با خاستگاه تكوينى آنان است.(3)

لذا بايد بين زمينه‏هاى متفاوتى و ناروايى‏هاى تبعيضيعى كه گاهى زنان عليه آن شوريده فرق نهاد.(4)

اين نظام تكوينى خاستگاه نظام اخلاقى و آن هم خاستگاه نظام حقوقى است.(5)

يكى از خلأهاى موجود در امور اخلاق، عدم ارائه اخلاقى نظام وار است كه در رابطه با زنان طبعاً مشكلات دو چندان مى‏باشد. زنان نيز مانند مردان از مجموعه از ازرش‏ها و ضدارزشها مواجه‏اند كه گاهى در كشف روابط بين آنها و جايگاه هر يك در مى‏مانند.

يكى رئوس مباحث ارزشى، وجود اولويت در بين گزاره‏هاى اخلاقى است. آگاهى از همين اولويت ها است كه مى‏توانند تعارض هاى موجو بين خانه و اجتماع، كار و تحصيل ... را حل نمايد. ارائه چنين نظام ارزشى زنان ما را از بحران انتخاب در زندگى مى‏رهاند و آن ها را قربانى ساختن اهم در راه رسيدن به مهم نجات مى‏دهد.

چنان كه تبيين نظام حقوقى نيز بخش عمده‏اى از راه حل است. نظام حقوقى اسلام كه مجموعه‏اى از حق و تكاليف است اگر با نظام ارزشى و محسنات اخلاقى در آميزد مى‏تواند جهات مترقى دين مبين اسلام را بنماياند.(6)

جنبش زنان در اغلب راهكارهاى خود، راه خشك قانونى را مى طلبد و دستيابى به مراجع قانون گذارى و اجرايى را يكى از مهم‏ترين راه حل‏هاى مشكلات زنان مى‏داند، در حالى كه اگر قانون به وسيله نظام ارزشى تلطيف نگردد، در تمام عرصه عرصه‏ها انگيزه لازم براى رعايت حقوق ايجاد نمى كند.(7)

روشن است كه نمى‏توان دراين مرحله نظامى را از فرانسوى مرز اسلام عاريه گرفت و اين خطايى است كه خواسته يا ناخواسته در سطوح مختلف جامعه ما رخ داده و مشكلات فراوانى را به ارمغان آورده است. ما گاهى مى‏خواهيم زن را به سبك غربى توصيف كنيم يا نظام ارزشى خود را بيگانه و از طريق رسانه‏ها و صنعت ارتباطات به عمق جامعه منتقل مى‏كنيم، ولى در محاكم خود نظام حقوقى اسلامى را ديكته مى‏كنيم. اين همان گسست ناميمون است؛ زيرا وقتى متوليان فرهنگ جامعه، زنان را در شاكله‏اى خاص جهت دهند، طبعاً مطالبات مناسب با آن هم خواهند داشت و در اين صورت نمى‏توان خود را به گونه‏اى ديگر پايه‏ريزى كرد؛ مثلاً در نظام ارزشى اسلام، زن انسانى است كه تمام لوازم و ابزار را براى ارتقاى انسانى و رسيدن به اوج قله عبوديت داراست، در عين حال از ظرفيت هاى لازم براى تصدى پست مادرى نيز برخورداراست. در اين نظام، خروج از خانه الزاماً به معناى رسيدن به مقصد رشد انسانى نيست، لذا به عنوان يك مطرح نشده و ورود به عرصه اجتماع براى زنان، امر جايزى تلقى شده است.

از اين رو، ارزش نه جلوس در خانه است و نه خروج از آن؛ مهم آن است كه زن مسلمان با توجه به وظايف خود و شرايط حاكم براجتماع، به دنبال رعايت ارزش هاى اساسى باشد؛ مثلاً پزشك، معلم، فقيه و كارشناس دين شدن زنان مستلزم خروج از خانه است كه در اين صورت باقى ماندن زن در منزل، ضد ارزش خواهدشد؛ زيرا مستلزم آن است كه در تمام آن موارد، زنان جامعه به مردان جامعه نمايند.

حال اگر مانظام ارزشى خود را از فرهنگى بيگانه كسب كرديم و نفس خروج از خانه را يك ارزش دانستيم، طبيعى است كه نظام حقوقى دينى از آن منظر نظامى تبعيض‏آميز خواهدبود.

پى نوشت:

1) منشور(استخراج دفترمطالعات وتحقيقات دينى)،احمدآكوچكيان،ص‏19.

2) درحالى كه درنظام حقوقى-مالى اسلام،مشكلات مالى زن بايد بدون زحمت درخانه رفع گردد؛علاوه بر اين‏كه زن نيازى به خرج كردن درآمد خودندارد.

3) براين اساس،بعضى راهبرها درپيش نويس پيشنهادى منشورملى مشاركت زنان درفرآيند توسعه پايدار به طور صحيح القاءنشده‏اند كه دومورد به عنوان نمونه طرح مى‏شود:

طراح محترم درصفحه‏19به عنوان يك راهبرد مى‏نويسد:«جهت دهى روند تدوين برنامه ازاستراتژى انتقالى- حمايتى‏به استراتژى خودتوانمندى»البته ممكن است كه مراد مؤلف نفى هرگونه استراتژى حمايتى نباشد وفقط سياست گذارى هارابه اين سمت دعوت كند،ولى به هرصورت از«خودتوانمندى زنان»گاهى تلقى افراطى مى‏شوند كه دردرازمدت تبعات مثبت ندارند،گرچه درابتداى امرممكن است براى زنان مامشروع مبارزه حق جويانه باشد!

مورد ديگردرص‏28است كه مى‏نويسد:

«محو هرگونه تبعيض جنسيتى دردوران دخترى بين دختران وپسران ازآن جاكه درحال حاضر واژه تبعيض جنسيتى داراى بارمعنايى اضافه برواقعيت شده است،لازم است درمتن منشورمداوم براين واژه فضاسازى لازم صورت گيرد».البته بررسى راهبردهاى ايشان ممكن است حتى خلاف آن چه گذشت راتأييد كند؛ازجمله اين كه ايشان هم پيشنهاد بازنگرى درسن بلوغ دارند وهم تاآستانه بلوغ راكه طبعاًدوران كودكى است؛فارغ ازهرگونه دغدغه محورى جنس وجنسيت(هردو)مى‏خواهند(ر.ك:ص‏30).

4) لذايكى ازكاستهاى بنيادين اعلاميه جهانى حقوق‏بشر،گسستن‏ازفطرت است.ر.ك:جوادى‏آملى،فلسفه حقوق بشر،ص‏132و262؛همو؛زن درآينه جلال وجمال،ص‏364ور.ك:ويل دورانت،لذات فلسفه،فصل‏9.

5) مواردزيادى دركلمات انديشمندان نوگراوجود داردكه تناقضى آشكارمى نمايندووجه آن هم اين است كه نمى‏توان ازنظام تكوينى درارائه نظام ارزشى وحقوقى چشم پوشى كرد،لكن اينان خواستاراين تفكيك مى‏باشنددرحالى كه تبعات اين تفكيك چون دامان نظام تكوين وتفاوتهاى غيرقابل انكاررابين زن ومردناديده مى‏گير،سرازبى عدالتى خواهدآوردكه مصرانه آن رامحكوم وبلكه علت تمام مدافعات خودمى دانند.ازجمله مى‏توان به مذاكره‏مجله زنان به آقاى مصطفى ملكيان اشاره نمود(مجله زنان،ش 64،گفتمان زن-مردكدام تصوير،ص‏33-44).

6) درنظام حقوقى به حقوق مشترك وحقوق مختص برمى خوريم،حقوق مشترك يامساوى برخاسته ازحقيقت انسانى است.درحقوق مختص دراسلام به نفع مرد عليه زن يابه عكس،حكم رانده نشده است بلكه مصالح فردى واجتماعى‏باهم ديده شده است.جهت اطلاع بيش ترر.ك:فلسفه حقوق بشر،ازفصل‏9تاآخرمقدمه ومصاحبه هاى علامه محمدتقى جعفرى باانديشمندان خارجى.

7) ر.ك:فصلنامه شوراى فرهنگى-اجتماعى زنان،ش‏1،پاييز77گفت‏وگوبااستادمحمدحكيمى.